

KOD 633

تریبون ۶

زمستان ۲۰۰۱ قیش

TRIBUN 6, Q1 ی ۲۰۰۱

KOD: TR633

تریبون ۶، زمستان ۲۰۰۱

بازهم پیرامون

«گوشه و زوایای تاریخ ترکان»

دکتر ضیاء صدرالاشرافی

آدرس پست الکترونیکی بری تماس با نویسنده این مقاله:

<alpar0@hotmail.com>

بعد از خواندن «بخشی از گوشه و زوایای تاریخ ترکان» نوشته دوست گرامی آقای دکتر جواد هیئت (تریبون ۴ صفحه ۱۵۴-۱۴۹)، به سبب اهمیت مسئله که به نکات تاریک اسطوره و تاریخ ترکان مربوط بود، توضیح مفصلی در مورد مطالب «اقوام اسرائیل و تاریخ ترکان» و در جواب ایشان نوشتم که از حوصله فصلنامه گرامی تریبون فراتر می رود و لذا به کوتاهی و فهرست وار به توضیح و باصطلاح به جواب ایشان می پردازم. در صفحه ۱۵۰ تریبون ۴):

۱- دوست گرامی آقای دکتر هیئت، نظر «بار- هبرئوس» اسقف مسیحی یهودی الاصل قرن سیزدهم میلادی را قبول ندارند که من به عنوان یکی از منابع «یهودی مذهب بودن ترکان سلجوقی»، پیش از تشریفشان به اسلام بآن استناد جسته ام. متأسفانه آقای دکتر هیئت دلایل

خود را در رد سندیت نوشته (بار- هبريوس) ذکر نکرده‌اند. در توضیح و جواب مفصل خود، بحثی را در باره نحوه تحقیق اسنادتاریخی و یا رد ادعاهای تاریخی آورده‌ام که به «وقت دگر» شرح آن را موکول می‌کنم.

ایشان پس از ذکر این نکته که اوغوزهای خزر بین دریاچه آرال و دریای خزر زندگی می‌کردند و «به‌همین جهت اوغوزهای خزر نامیده می‌شوند» و در رأس آنها «یابقو» قرار داشت که البته «نایب خاقان خزر بود» و فرمانده ارتش نیز عنوان «سوباشی» داشت، نظر خود را چنین بیان می‌کنند:

«ابتدا دقاق پدر سلجوق که تازه مسلمان شده بود با «یابقو» اختلاف پیدا کرد. بعد پسرش سلجوق به‌عنوان «سوباشی» در اثر تحریکات «خاتون» همسر «یابقو»، اختلافش با «یابقو» شدیدتر می‌شود و با صد سوار و ایل و تبارش به «جند» که شهر مسلمان‌نشین کنار سیحون بود کوچ می‌کند. در همین دوران دو سه گروه دیگر از اوغوزها در آسیای میانه زندگی می‌کردند. بعد از جدائی سلجوقیان از «یابقو»، دولت «یابقو» از شمال مورد حمله قبچاق‌ها قرار گرفته و منقرض می‌شود و اکثریت اوغوزها بجز ترکمانان «مان قشلاق» بطرف غرب و جنوب مهاجرت می‌کنند».

آقای دکتر هیئت پس از آن از این مقدمات نتیجه‌گیری می‌کنند که من (ضیاء صدر) :

«یابقوی اوغوزهای خزر را که در شرق دریای خزر می‌زیستند با خاقان خزر که پایتختش در شمال غربی دریای خزر در شهر ایتیل - خان‌بالیق بود اشتباه گرفته» ام «همچنانکه اوغوزهای سلجوقی را با اوغوزها (اوزها) جزو مجموعه اقوام امپراتوری خزر بودند، یکی دانسته» ام. ضمناً مؤلف (صدر)، عنوان «سوباشی» سلجوق را که به معنی فرمانده ارتش می‌باشد اشتباهاً سلجوق «سرآبی» ترجمه کرده است».

توضیح کوتاه اشکالات فوق چنین است:

الف - در مورد محل زندگی اوغوزها که اوزها و سلجوقیان در جوار خود امپراتوری خزر و در پایتخت آن زندگی می‌کردند، می‌توان باستناد جغرافیا نویسان مسلمان (ابن فضلان:

سفرنامه + حدودالعالم و غیره تا برسد به نقشهٔ مردمشناسی لغاتالترک محمود کاشغری که ضمیمهٔ این نوشته است)، آن رامستند ساخت.

در ضمن من صراحتاً سلجوقیان را از اوزها جدا کرده‌ام و خود شما هم آن را در صفحهٔ اوّل (۱۴۹ تریبون شماره ۴) مقالهٔتان آورده و نقل کرده‌اید. مهاجرت اوغوزهای سلجوقی بطرف جند در سال (۹۸۵ میلادی) و جدائی اوغوزها (اوزها) از خزران به سال ۱۰۵۴ میلادی واقع شده است. معلوم نیست به چه علتی این شبهه حاصل شده است.

ب - نوشتهٔ مورخین عهد سلجوقی را در مورد مسلمان بودن اجداد سلاجقه باید با احتیاط مورد بررسی و پذیرش قرار داد. لازم است داده‌ها و اسناد تاریخی قبل از حکومت و حتی ظهور سلجوقیان را درکنار نوشته‌های دشمنان آنها (مانند بیهقی مورخ غزنویان) و نیز مورخین و نویسندگان بعد از انقراض سلاجقه بزرگ مثل «بار هبریوس» بصورت تطبیقی و مقایسه‌ای بررسی کرده و آنگاه نوشته‌های مورخین عصر سلاجقه را با نتایج آنها مورد سنجش قرار داد. از این راه است که می‌توان ادعاهای مورخین عصر سلجوقی و استنباط‌های بعدی از آنها را روشن ساخت:

اگر دقاق پدر سلجوق مسلمان شده بود، دلیلی نمی‌توان ارائه کرد که چرا طغرل و جانشینانش خود رابه سلجوق منسوب کرده و سلسله را سلجوقیان نامیده‌اند و نه «دقایان». مگر شاهنشاهی در یک جامعهٔ سنتی و مسلمان، هر چه تفاخر و تظاهر به اسلام در آن قدیمی تر باشد، بهتر و مورد قبول تر نیست؟ آن هم برای امپراتوران مسلمانی که مشروعیت را از خلفای عباسی و شمشیر و لیاقت و سیاست فدرال: (اتابکی و ملکان شاهی) خود اخذ کرده بودند.

پ - نوشتهٔ «بار هبریوس» با ادعای وجود «یاقو» رد نمی‌شود چنانچه خود آقای هیئت هم نوشته‌اند، یاقو به معنی ملک و عنوان کلی بعضی از امرای ترک بوده است، احتمالاً مُحَرَفِ فغفور (بغ‌پور) لقب پادشاهان چین برای ترکان و تاجیکها بوده است و درست

مترادف واژه: شاه، فرعون، قیصر و خاقان است و این عنوان هیچ فرد تاریخی مشخصی را در زمان و مکان معین تاریخی روشن نمی‌کند همچنانکه خاتون نیز یک نام و لغت کلی و عنوان ملکه یا شهبانوی ترکان بوده است و مانند «یاقو = یقو» نمی‌توان شخص معینی را از آن فهمید و لذا هر دو فاقد جنبه تاریخی مشخصی هستند.

در ضمن بارهبریوس معاصر هلاکوخان بوده و چهارده سال بعد از انقراض سلاجقه بزرگ (۱۲۱۲ میلادی = ۵۹۰ هجری) و در سایه سلاجقه حَلَب و همسایگی سلاجقه روم زیسته است: (متولد ۱۲۲۶ متوفی ۱۲۸۶ میلادی). لذا نسل اول بعد از عصر سلاجقه بزرگ بوده و باصطلاح از رعایای مسیحی سلاجقه حلب محسوب می‌شده است و بدین سبب و بعلت یهودی نسب بودن و مسیحی شدن اوسخنانش از حُب و بغض عاری است یعنی تمایلات دینی (اسلام و یهودیت) در آن دخالت ندارد و چون دارای تبار یهودی و در قلمرو سلجوقی متولد شده و اجدادش در آن فضا زیسته‌اند (مدت ۲۰۰ سال) لذا از درون مسائل تباری نیز مطلع بوده است آنهم به عنوان یک اسقف که مرکز تلاقی اطلاعات خانوادگی و اعتقادی است و بالاخره به سبب انقراض سلاجقه بزرگ و انقراض کامل امپراتوری خزر و نیز استقرار حکومت مغول (بی تفاوت به مسئله مذهب و نیز زبان) و تقرب و نزدیکی او به هلاکوخان، کتاب وی عاری از ترس (سیاسی یا تباری و حتی شخصی) نوشته شده و قضاوتش تا سند مخالف ارائه نشود از اعتبار تاریخی قابل توجهی برای آشنایان به روش تاریخ علمی برخوردار است.

ت - در مورد «سوباشی» که تلفظ درست آن در ترکی شرقی است S غ (I BASI) SH(BA خود من هم متوجه مطلب شدم ولی تصحیح آن در تریبون ۳ ممکن نشد و لذا در همان تریبون ۴ که مقاله دوست گرامیم آقای دکتر هیئت چاپ شده در صفحه ۱۶۶ زیرنویس شماره ۵ می‌توان تصحیح و توضیح کوتاه آن را ملاحظه کرد. تغییر تلفظ (از S غ به SU) و محل استقرار سلجوق در شهر جَند و کنار سیحون علیا، باعث این تسامح و عدم دقت شده و این انتقال ذهنی به سبب عجله در نوشتن و ارسال مقاله مانع آن شد که در باره آن جستجو و تمرکز لازم انجام شود و لذا این اشتباه بوجود آمد. بهر حال از تذکر آقای دکتر هیئت و

پیش از ایشان از آقای محمد علی حسینی صمیمانه ممنونم. در تاریخ بیهقی هم سوباشی مرتب آمده است.

۲- در صفحه ۱۵۱ تریبون ۴، آقای دکتر هیئت اشکالات چندی را مطرح کرده اند که ضمن توضیح کوتاه مطلب ایشان را نیز نقل می کنم:

الف - ایراد کرده اند که چرا من نام «آلپ ارسلان» سلطان دوم سلجوقی را مرکب از سه کلمه ترکی: (آلپ+ار+اصلان) دانسته و شیرمرد آزاده: (ایگید) ترجمه کرده ام در حالیکه به نظر آقای دکتر هیئت: «آلپ به معنی قهرمان (ایگید) و ارسلان به معنی شیر بوده و مجموعاً شیر قهرمان معنی می دهد». همچنین آلپ تکین (جدّ مادری سلطان محمود و مؤسس سلسله غزنوی) را به امیر آزاده ترجمه کرده ام (آلپ: آزاده و قهرمان + تکین = امیر) مورد اعتراض ایشان قرار گرفته که به نظر ایشان: «تکین و یاتیکین در ترکی قدیم به معنای شاهزاده و پرنس بوده و آلپ تکین به معنی شاهزاده قهرمان است».

جواب: از تقطیع کلمه بصورت «آلپ+ار+اصلان» معنی تک تک واژه ها در ترکی روشن است:

آلپ به معنی قهرمان، راد، آزاده و به عربی مترادف فتی می باشد. قهرمان و ایگید تنها مفهوم جسمانی و زور بدنی ندارد، جنبه اخلاقی و روحی را نیز دارا می باشد. امروزه نیز در مفهوم «ایگید اعلان» و «ایگید کیشی» معنی آزادگی و رادمردی مستتر است. لذا معنی آزادگی و رادی از مفهوم قهرمانی جدائی ناپذیر است و ترجمه شیرمرد آزاده یا شیرمرد قهرمان کاملاً منطبق با معنی کلمات سه گانه این نام زیبا است.

(آلپ = قهرمان و آزاده و راد+ار = نر و مرد+اصلان = شیر) در حالیکه در تقطیع آلپ - ارسلان چنین تفسیری ممتنع است. ارسلان را نمی توان به «ار = مرد و نر + سلان» تقطیع کرد. سلان بی معنی است. جزء اول، همان «ار» به معنی مرد و نر است. به نظر می رسد (آلپ اراصلان) در عربی بصورت مُعَرَّبِ مَحذُوفِ: (آلبارسلان) درآمده است: آلپ مبدل به آلب

شده و «اراصلان» بصورت مخفف یا درست‌تر بگوییم بصورت محذوف «ارسلان» درآمده است و سپس خود ارسلان به معنی شیر نر و مترادف اراصلان مجدداً از عربی وارد ترکی و فارسی شده است. به احتمال قوی در ترکی دوشخصیت یکی اسطوره‌ای و دیگری تاریخی ملقب به لقب «آلپ - ار» به معنی رادمرد و قهرمان مرد و آزاده‌مرد شده‌اند:

اول جد اسطوره‌ای ترکان است که بنام «آلپ - ار - تُنگا» مشهور است و معنی آن نیز ببر + مرد + قهرمان یا آزاده است.

دوم «آلپ - ار - اصلان»، سلطان سلجوقی و فاتح بزرگ بعد از اسلام تاریخ ایران و ترکان است که معنی آن شرح شد، به نظر می‌رسد (با مرجوع دانستن اشتباه) نام اصلی این دو «تُنگا» و «اصلان» بوده و پس از آنکه «چون شیر بخود سپه‌شکن شده و فرزند حضال خویشتن گشتند» لقب «آلپ‌ار» به نام اصلی آنها اضافه شده است. آلپ ارتنگا بعدها با اسطوره زرتشتی و یشت‌هایی اوستائی افراسیاب مخلوط شده است چنانکه مرثیه «آلپ‌ارتنگا» به خطا به «مرثیه افراسیاب» مشهور شده است. (جلد اول لغات التترک محمود کاشغری صفحه ۴۱ چاپ آنکارا دیده شود). در ضمن وجود نام آلپ‌ارتنگا نیز مؤید دیگری بر صحت نظر من در مورد آلپ‌اراصلان است.

در مورد آلپ‌تکین: به نظر من ترجمه امیر آزاده: (آلپ = قهرمان و آزاده + تکین = امیر) بطور قطع بر (شاهزاده قهرمان) ترجیح داد: بنابه واقعیت تاریخی نه آلپ‌تکین و نه سبک‌تکین پرنس و شاهزاده نبودند. هر چند لغت تکین و یا تیگین در اصل به معنی شاهزاده و پرنس بوده است اما لغات بنا به تغییرات اجتماعی و بر حسب زمان و مکان محتوی و معنی‌شان نظیر تلفظ شان دچار دگرگونی و تغییر می‌شود با توجه به اینکه «آلپ‌تکین» مزدور یا برده خریداری شده نظامی امیر (شاه) سامانی بوده که به سبب لیاقت، به فرماندهی کل لشکر سامانی در خراسان رسیده بود و تاریخ بیهقی که مورخ دربار غزنویان است به صراحت و دقت سرگذشت جانشین و داماد آلپ‌تکین یعنی سبک‌تکین (امیر چُست و چالاک) و پدر سلطان محمود را نیز نوشته است (صفحه ۲۰۳ - ۲۰۲) که او نیز غلامی بوده که وی را «سبک‌تکین دراز» می‌گفتند. خداوند: (صاحب برده) او چون نتوانسته بود وی را مثل

سایر بردگانش بفروشد به سختی او را می‌زده و آزارش می‌داده است «تا آلپ‌تکین به نیشابور بود بر سپاه سالاری سامانیان با حشمتی بزرگ و مرا با دو یارم بد و بفروخت و قصهٔ پس از آن دراز است تا بدین درجه رسیدم که می‌بینید»: لذا اطلاق امیر که به معنی فرمانده قشون و نیز شاه هم هست: (امیر اسماعیل و امیرنوح سامانی) در ترجمهٔ معنی تکین یا تیکین برای عده‌ای از بردگان نظامی مزدور مسلماً بر معنی لغوی و تاریخی آن به معنی شاهزاده و پرنس ارجح است، تا مصداق: «برعکس نهند نام زنگی کافور» قرار بگیریم و بردهٔ مزدور را پرنس و شاهزاده نخوانیم. آنان فرزند خصال خویشتن بودند و از فضل پدر، هیچکس حاصلی نبرده است. معنی القاب و لغات در آن عصر چنان دچار تحولات شده بود که خواجه نظام‌الملک یعنی مقتدرترین و لایق‌ترین نخست‌وزیر تمام تاریخ ایران در سیاستنامه از آن شکایت می‌کند. امروزه نیز به عنوان مثال ما واژهٔ «کشور» را به معنی مملکت بکار می‌بریم نه جائیکه اهالی آن به «کیش» (دین) دائماً «ور» می‌روند و آداب دینی را بجا می‌آورند، همچنین واژهٔ «ملت» را نه به معنی قرآنی و تاریخی آن که پیروان یک پیامبر یا دین است بلکه به مفهوم مدرن آن، یعنی مردمی که در سرزمین مشترک به عنوان شهروندان برابر و آزاد زندگی می‌کنند و دارای دولت مستقل و پرچم و پول معلومی هستند بکار می‌بریم. در مورد تکین نیز همین قاعده جاری است.

ب - راجع به جنگ دندانقان مرو، آقای دکتر هیئت به درستی اشاره کرده‌اند که در سال ۱۰۴۰ میلادی و نه ۱۰۳۷ میلادی رخ داده است. من با وجود آنکه صراحتاً در آن مقاله که توسط آقای دکتر هیئت هم نقل شده (مقالهٔ ایشان صفحهٔ ۱۴۹ تریبون ۴) نوشتم که تأسیس سلسلهٔ سلجوقی (تاجگذاری طغرل در نیشابور) در سال (۱۰۳۷ میلادی = ۴۲۹ ه.ق) بوده است اما به خطا جنگ دندانقان را که در (۱۰۴۰ میلادی = ۴۳۱ هجری قمری) اتفاق افتاد و بیهقی خود در آن حضور داشت در همان سال نوشته‌ام. این تنها اشتباه اساسی است که من داشته‌ام و باین سبب از ایشان بسیار ممنونم هر چند به اساس مطلب ارتباطی ندارد و به خاطر عدم مراجعه به تواریخ و به سبب استناد به یک نوشتهٔ دست دوم این خطا رخ داد با آنکه اشتباه برای همه مرجوع است آنهم در مقولهٔ تاریخ که آخرین علم از علوم انسانی است و از علوم دقیقه (فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی) و علوم تجربیدی (ریاضیات و

منطق) فاصله زیادی دارد. اما این خطا کاملاً اجتناب پذیر بوده و خود را مسئول می دانم و از ایشان صمیمانه متشکرم.

پ - راجع به چاکان و سپس سلطان ببرز (بای بارس) تذکر درستی داده اند. اما اگر دقت می کردند که من بصورت تلگرافی در نتیجه گیری مطلب، با حداکثر تجرید و به اشاره از این مطالب گذشته ام، شاید از طرح آن صرف نظر می کردند اما چون گفته شده باید به توضیح آن نیز پرداخت:

آقای دکتر هیئت راجع به اصل و نسب چاکان به درستی نوشته اند که: وی از اوغوزها (اوزها) ی شمال دریای خزر بود که به بالکان رفت و «در قرن دهم با بحریه قوی به بعضی از جزایر اژه حاکم شده بود. چاکان امیر «ازمیر» برای ضبط استانبول با پچنگ ها به توافق رسیده بود. پچنگ ها در (این) موقع در «کوچک چکمه جه» اطراف استانبول بوده و تراکیا را گرفته بودند. در این موقع سلجوق ها هم در ساحل مرمره، بیزانس و استانبول را به محاصره در آورده بودند (۱۰۹۱م). در این هنگام امپراتوری بیزانس از اروپائیها کمک خواست تا جنگهای صلیبی را شروع کند (کنند) ولی بوسیله ترکان قپچاق نجات یافت زیرا کومانها (قپچاق ها) با ۲۰ هزار سوار به پچنگ ها حمله کردند و آنها را از پای در آوردند. (۱۰۹۱م)

من بر این موضوع کاملاً آگاه بودم و اصل و نسب چاکان را که از (اوزها= اوغوزها) ی شمال بوده می دانستم اما بحث من آن هم به کوتاهی اشاره جنگ و فتح آسیای صغیر و پیامدهای پیروزی ملازگرد برای ترکان، ایران و دنیای اسلام در آن زمان بود که قبایل ترک در نتیجه این پیروزی و در زیر سایه و به پیروی از استراتژی سلجوقیان مشغول فتح و تحکیم خود در آسیای صغیر بوده و به سبب اشتراک قومی با اوغوزهای شمال نیز به سرعت متحد شده و آنها را نیز به استراتژی خود جهت ساقط کردن حکومت بیزانس کشاندند. در مقابل پادشاه بیزانس نیز علاوه بر درخواست کمک از پاپ و کشورهای مسیحی اروپا سعی داشت در میان ترکان اختلاف انداخته خود را نجات دهد چنانکه الکسیس پادشاه وقت بیزانس میان قلیچارسلان و همین چاکان مورد اشاره آقای

دکتر هیئت اختلاف انداخت و متأسفانه چاکان در ضیافت قلیچ ارسلان به قتل رسید که یادآور مهمان کشی هوخشتر پادشاه ماد از سران قبایل سکائی است. در ضمن میان ملک‌شاه و ابولقاسم نیز اختلاف انداخت و آن سردار بزرگ در بازگشت از اصفهان به قتل رسید. اگر مرور دیگری به این بخش از مقاله شود کاملاً روشن است که تیتروار به مطالب اشاره شده و به ریزه‌کاری‌های صحیح، بعلت تجرید مطلب، نظیر اصل و نسب سرداران طبیعتاً اشاره نمی‌توانست بشود و نشده است. هدف اشاره بیک استراتژی و ادامه و تداوم آن تا رسیدن به نتیجه قطعی بود: (از فتح ملازگرد تا فتح قسطنطنیه: ۱۴۵۳ - ۱۰۷۱).

ت - در همان صفحه ۱۵۱ دوست گرامی آقای دکتر هیئت پس از نقل نوشته من در باره ابراهیم‌ینال (آینال)، خود دو روایت متضاد با هم یکی از دانشمند نامدار «زکی ولید توغان» و دیگری از «عثمان اوز تونا» نقل کرده‌اند و پدر ابراهیم‌ینال یعنی یوسف را پسر سلجوق و برادر میکائیل بیغو قلمداد کرده و لقب یابغو (بیغو) را برای یوسف پدر ابراهیم‌ینال هم ذکر کرده‌اند و ابراهیم را پسر عمو و برادر ناتنی طغرل و داود (چغری) نوشته‌اند و معتقدند که ترکان سلجوقی پیش از تشرف به اسلام، به دین اجدادی یعنی شامانیزم بودند و «نام فرزندان سلجوق: میکائیل، اسرائیل، یوسف و موسی به علت مسلمان شدن سلجوق و پدرش دقاق می‌باشد نه بعلت یهودی مذهب بودن آنها...» عقیده‌ای که رنه‌گروسه نیز مثل همه آن را تکرار کرده است زیرا کسی توجه به یهودی مذهب بودن ترکان سلجوقی نکرده بود.

جواب: اولاً فرزندان سلجوق را میکائیل، اسرائیل و موسی ذکر کرده‌اند یوسف نظیر پسرش ابراهیم‌رئیس طایفه ینالیان بود که از طریق مادر طغرل با سلجوقیان فامیل و متحد طبیعی آنها بشمار می‌رفت. اگر سخن «رنه‌گروسه» را در مورد اینکه ینال یا آینال عنوان و لقب شاهی است فاقد دقت تلقی کنیم (که بعید است که در چنین مواردی خطا کند هر چند اشتباه برای همه از جمله دانشمندان غربی و ترکیه و ایران و هر بشری مرجوع است آنهم در زمینه تاریخ) و آن را از عناوین خانواده یابغو (ملک) به قول آقای دکتر هیئت به حساب آوریم: (صفحه ۱۵۳ تریبون ۴) اما از تاریخ بیهقی کاملاً آشکار است که ینالیان به سرکردگی ابراهیم، جدا از سلجوقیان به رهبری طغرل، چغری و عمویشان موسی بیغو (بیغو) بوده

است / موسی را بجای ییغو به خطا ییغو نوشته است: تاریخ بیهقی صفحه ۵۵۳ / و گاه تنها از ینالیان اسم می برد به عنوان مثال:

صفحه ۴۷۰: سلجوقیان و ینالیان سواری ده هزار از «مرو» به «نساء» آمدند.

صفحه ۴۷۷: هر روزی سلجوقیان و ینالیان بر پشت اسب باشند از بامداد تا چاشتگاه فراخ بر بالائی ایستاده و پوشیده تدبیر می کنند.

صفحه ۶۱۶: روز چهارشنبه هفتم ماه رمضان (۴۳۱ هـ ق) چون برداشتم چاشتگاه، سواری هزار ترکمانان پیدا آمدند و گفتند ینالیانند.

صفحه ۶۱۸-۶۱۹: در بیان نظر چغری (داوود) برای جنگ با سلطان مسعود، بیهقی می نویسد: ییغو: (موسی، عموی طغرل و چغری) و طغرل و ینالیان و همه مقدمان گفتند این رأی درست است...

اگر ابراهیم پسر یوسف پسر سلجوق بود، از نظر جامعه شناسی و منطقاً جزو سلجوقیان به حساب می آمد و علتی برای نام ینال و ینالیان به عنوان قوم جدا از سلجوقیان و متحد آنها باقی نمی ماند به نظر می رسد تا اقامه دلایل دیگر این نظر بر نقل قولهایی که آقای دکتر هیئت بنابر آنها خواسته اند تشکیکی در نظر من بوجود آورند ترجیح مسلم داشته و مستند به مورخ دشمن است که خود ناظر جنگ دندانقان بوده و در سرّی ترین جلسات و مکاتبات غزنویان با سلاجقه حضور داشته است: (بیهقی)

بعلاوه مسلمین هرگز نام اسرائیل بر فرزندان خود نمی گذارند. سؤال متقابل من از دوست عزیزم آقای دکتر هیئت اینست که: اگر بعد از مسلمان شدن دقاق و پسرش سلجوق، نامهای فرزندان سلجوق را برگزیده اند؟ آیا برای نمونه حتی یک نام غیریهودی و اسلامی مثل «محمد، ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حمزه و ...» در میان نامهای «همه یهودی» سلجوقیان می توانند ارائه بدهند در حالیکه پس از تأسیس امپراتوری سلجوقی بدست باکفایت طغرل، نامها، القاب و کنیه های اسلامی در کنار نامهای ترکی ظاهر می شود که خلفای عباسی آنها را نظیر لقب سلطان به سلاطین سلجوقی اهدا و عطامی کردند:

- رکن‌الدین ابوطالب طغرل بن میکائیل بن سلجوق
- عضدالدوله محمد آلپ ارسلان بن داوود (چغری) بن میکائیل بن سلجوق
- جلال‌الدین ابوالفتح حسن ملکشاه بن (پسر) آلبارسلان و پسرانش
- رکن‌الدین ابوالمظفر برکیارق / محمد پسر دیگر ملکشاه / معزالدین ابوالحارث احمد سنجر و ...

در مورد واژه «ینال» بایستی تحقیقات بیشتری کرد. وقتی خود آقای دکتر هیئت هم قبول دارند که ترکان یثنی سئی شاهانشان را ینال یا اینال می‌گفتند دیگر عدم صحت نظر «رنه گروسه» در مورد اینکه قیرقیزها هم شاهان خود را ینال یا اینال می‌گفتند یا نه، در اصل مسئله تغییری نمی‌دهد. بایستی به کتب متعدد رجوع کرد در این نوع موارد مستشرقین معمولاً تحقیق نکرده حرف نمی‌زنند که امکانات تحقیق هم برایشان فراهم است ولی اشتباه هم می‌کنند. بهر حال اینکه قیرقیزها شاهانشان را ینال می‌نامیدند در اصل قضیه که جدائی سلجوقیان و ینالیان است تغییر نمی‌دهد. به نظر می‌رسد سلاجقه نظیر صفویه ناچار به جعل تاریخ خودشان بوده‌اند:

- سلجوقیان می‌خواستند اجداد یهودی مذهب خود را برای جامعه سنی مذهب امپراتوری وسیع خود مسلمان جلوه دهند بخصوص در ایران که معمولاً کاتبان آنها از مردمان شهرها و روستاهای ایران بودند و هر سه پایتخت آنها در ایران قرار داشت: (ری، نیشابور، اصفهان)

- صفویه نیز سعی داشتند اجداد سنی خود را نه تنها شیعه دوازده امامی بلکه فرزندان امام کونین (حضرت علی) قلمداد کنند. هر دو سیاست نیز موفق شد و تعصبی که سلجوقیان در مورد سنی‌گری و اسلام و صفویه در مورد شیعی‌گری و سید بودن خود بروز می‌دهند حکایت از یک سیر مکتوم و سعی در مخفی کردن و پوشاندن آن دارد که همانا یهودی مذهب بودن اجدادشان در مورد سلاجقه و سنی و ناسید بودن اجداد صفویه است.

۳- در صفحه ۱۵۳: آقای دکتر هیئت می‌نویسند:

الف - «در مورد یهودی تبار بودن میرزا ابراهیم کلانتر، نخست‌وزیر زندیه و آقامحمدخان قاجار (صفحه ۱۱۰ مقاله ضیاء صدر) نیز مؤلف (صدر) به خطا رفته است. چون اصل و نسب قاجار همچنانکه از قیافه‌هایشان هم مشهود است از اوغوزهای آذربایجانی می‌باشد که به استرآباد کوچ داده شده‌اند. اگر هم اجداد آنها در زمان حکومت خزران یهودی مذهب بوده باشد تبارشان ترک بوده است».

جواب: ابراهیم و بعد حاجی ابراهیم کلانتر محله و سپس کل شهر شیراز، که بعد نخست‌وزیر کریمخان زند و سپس آقامحمدخان قاجار شد. بنا به یک روایت اجدادش یهودی بوده‌اند اما خود او مسلمان متظاهر به اسلام بود. او را پیشکسوت قائم مقام دوم و مصدق شمرده‌اند. نسب او ربطی به ایل‌گر زند و ایل ترک قاجار هم طبیعتاً ندارد. من هم چنین خلط مبحث یا ادعایی نکرده‌ام. حالا این سوء تفاهم از کجا برخاسته نمی‌دانم. قاجارها نظیر افشارها از ایلات ترکی هستند که به آنادولی رفته و سپس توسط امیر تیمور بعد از شکست ایل‌درم بایزید در جنگ آنکارا به عنوان اسیران جنگی در اردبیل به درخواست جد شاه اسماعیل صفوی آزاد شدند و جزو شش ایل قزلباش، شاه اسماعیل را به سلطنت ایران رساندند. نام افشارها در لیست (۲۴) گانه قبایل اوغوز (به روایت خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی) و در فهرست (۲۲) تائی لغات‌الترک محمود کاشغری بنام «اوشار» آمده است. در تاریخ و صاف بخش دوم عبدالله بن فضل‌الله شیرازی در رابطه با اتابکان فارس مربوط به حوادث اوائل قرن ششم هجری می‌نویسد: «چون سلطنت سلجوقیان سپری خواست شد و معشوقه بیوفا ملوک از ایشان سپری نمود افواج تراکمه (ترکمن‌ها: سلاجقه را چنین می‌نامند شاید بدان سبب که آنان از طریق ترکمنستان به خراسان ایران آمدند بهر حال سلاجقه از اقوام غز هستند و به اقوام ترکمن واقعی متعلق نیستند) چون امواج بحر زاخر از نواحی قیچاق منحدِر (سرازیر) شدند. یعقوب بن ارسلان الافشری باقومی انبوه قصبه خوزستان را اختیار کردند» که افشر همان افشار است.

در ضمن از عبارات پایانی دوست گرامی آقای دکتر هیئت که «اگر اجداد آنها در موقع حکومت خزران یهودی مذهب بوده باشد تبارشان ترک بوده است» در واقع تأیید ضمنی

نظریهٔ یهودی مذهب بودن ترکان سلجوقی و اسلاف آنها در کنار خاقان ترک و یهودی مذهب خزر است که سخن تاکنون ناگفته و اصلی مقالهٔ من می‌باشد و به نوشتهٔ آرتور کستلر در کتاب خزران (سبط یا قبیلهٔ سیزدهم: صفحهٔ ۲۵۴) اکثریت یهودیان دنیا دارای تبار ترک خزری هستند خود وی نیز از یهودیان مجارستانی (خزری اصل) مقیم آمریکا است. ظاهراً کسی تاکنون عنایتی به یهودی مذهب بودن ترکان سلجوقی نداشته است.

در ضمن قیافهٔ ظاهری چندان بیانگر اوغوز، آریایی و سامی و ... نیست بخصوص که تمام اقوام فاتح از جمله ترکان به سرعت با مردمان مغلوب هم مذهب درمی‌آمیزند. هونها (ترکان سفید) همانقدر از لحاظ ظاهر با ترکمن‌های ترکمنستان متفاوتند که قیرقیزها با بلغارها یا اوغوزها، همچنانکه هندی‌ها با آلمانی‌ها و ایرانیان زرتشتی با ایرلندیها که هر دو نام قوم اسطوره‌ای و غیر تاریخی «ایر» را دارا می‌باشند و هر دو کشور ایران و ایرلند نیز بنام آن قوم اسطوره‌ای نامیده می‌شود از لحاظ ظاهر و قیافه به هم شباهتی ندارند. به هر حال هدف و نتیجهٔ مقاله ام اثبات یهودی مذهب بودن ترکان سلجوقی پیش از تشریفشان به اسلام بود و در حاشیه به ترک تبار بودن اغلب یهودیان دنیا هم اشاره شد. یهودیان و اعراب خود را به سام پسر نوح منتسب می‌کنند که در بی‌معنایی نظیر انتساب به قوم اسطوره‌ای «آریا» یا «ایر» است. تاریخ نه قوم خیالی ایر و نه سام و نوح اسطوره‌ای و نه اوغوزخان افسانه‌ای را می‌شناسد و نه تبار یا نژاد ادعائی آنها را شناسائی کرده است و اقوام (آکد، بابل، آسور) که سده‌ها پیش از ظهور موسی و تورات و هزاره‌ها پیش از ظهور اسلام وجود داشتند در اسطوره‌های خود اسمی از سام نمی‌برند! با توجه به آماری که در متن تورات راجع به یهودیان (بنی سام) استخراج کردم تأیید کاملی برسختن آرتور کستلر تواند بود که اکثریت یهودیان دنیا از تبار ترکان خزر هستند و نه از فرزندان ابراهیم و اسحاق اسطوره‌ای.

ب - در مورد سلطان ببرز (بای = بیک + بارس): مسلم است «مملوکها» در مصر و سوریه وقتی حکومت می‌کردند سلاجقه بزرگ منقرض شده بودند اما باز اشکالی که در مورد چاکان طرح شد اینجانب نیز مطرح است: استراتژی سلجوقی در تصرف آنادولی و در دفاع و تحکیم از متصرفات خود در مقابل هجوم مسیحیان (جنگهای صلیبی) بدست مملوکها و از جمله سلطان ببرز ادامه یافت.

هر چند جنگ صلیبی بوسیله ببرز تمام نشد اما او چنان شکستی در نزدیکی منصوره به مسیحیان وارد کرد که دیگر قد راست نکردند. «برز»، هلاکوخان را نیز شکست داد و به اسطوره شکست ناپذیر مغولی نکته پایان گذاشت. اصل مملوک‌ها نیز نظیر غزنویان از مزدوران نظامی و از قبایل مختلف ترک بود. خود ببرز از ترکان کریمه بود و قیافه ظاهریش یادآور پطر کبیر در قرنهای بعد است و به عنوان برده و مزدور نظامی خریده شده بود و به سلطنت مصر و سوریه رسید و اسلام و شرق را در برابر هجوم وحشیان مسیحی و مغول نجات داد.

پ - آقای دکتر هیئت اشاره کرده‌اند:

« جنگهای صلیبی در حدود ۲۰۰ سال طول کشید نه چهار صد سال (۱۰۹۶-۱۲۷۳) »

جواب: ضمن تشکر، من بخوبی باز هم آگاه بودم. جنگ صلیبی که به تحریک پاپها برای دفاع از مسیحیت و کشتار مسلمین جهت بازپس گرفتن اورشلیم از یک سو و بازپس گرفتن اسپانیای مسلمان و بالاخره کشتار کاتارها صورت گرفت و مسیحیان همگی را آنها جنگ‌های صلیبی محسوب می‌کنند: (که اخیراً پاپ ژان پل دوم از بابت آن جنایات از مسلمین عذرخواهی کرد و مورد اعتراض بعضی محافل کاتولیک قرار گرفت!)

۱- جنگ صلیبی اصلی از (۱۲۹۱ - ۱۰۹۵) بر علیه مسلمین ادامه داشت و ۹ جنگ اتفاق افتاد که در نهایت مسیحیان شکست خوردند.

۲- جنگ صلیبی علیه اسپانیای مسلمان پیروز شد و اسپانیا را که در ۷۱۱ توسط طارق سردار ولید بن عبدالملک فتح شده بود بتدریج بازپس گرفتند: از ۱۲۳۶ (قرطبه) تا ۱۴۹۲ قرنطه.

۳- جنگ با کاتارهای مانوی در جنوب فرانسه (۱۲۵۰-۱۲۰۵) که به نابودی کامل آنها منجر شد.

اما نیت من از ذکر جنگ صلیبی چهارصد ساله در واقع ارجاع به نوشته رنه گروسه در کتاب جنگهای صلیبی بود (صفحه ۱۲-۴) وی آغاز واقعی جنگ صلیبی را چنین توضیح می دهد:

«پاپ آینده، اوربن دوم (۱۰۹۹-۱۰۸۸) شاهد شکست ملازگرد (۱۰۷۱) بود، و اخراج همیشگی یونانیان که عامل عمده مسیحیت بودند... حدود سال ۱۰۹۰ ترکها تقریباً همه بیزانسی ها را از آسیایرون رانده بودند و آماده حرکت به سوی اروپا بودند... فاجعه سال ۱۴۵۳ (تسخیر قسطنطنیه) نزدیک بود در سال ۱۰۹۰ رخ دهد و سه قرن و نیم به عقب افتاد. همه آنها نتیجه اراده و بینش اوربن دوم بود». هرچند جنگ اصلی صلیبی دویست ساله بود اما جنگ ترکان مسلمان با مسیحیان در واقع از پیروزی ملازگرد آغاز شد و با فتح قسطنطنیه پایان یافت و به هدف اصلی خود رسید. (۱۴۵۳-۱۰۷۱) توضیح مفصل آن را به مقاله اصلی حواله میکنم.

ت آخرین نکته ای که دوست گرامیم آقای دکتر هیئت نوشته اند به قرار زیر است:
«برخلاف نوشته مؤلف (ضیاء صدر) خزرها هرگز در میان مغولها و تاتارهایی که طبق نوشته مؤلف بوسیله چنگیز و باتواز حد فاصل مغولستان و منچوری آورده شده بودند مستحیل شدند زیرا زبانشان مغولی نشد بلکه خود مغولها هم در میان ترکان قپچاق که اکثریت مردم امپراتوری آلتین اوردو را تشکیل می دادند مستحیل شده و زبانشان هم ترکی گردید».

جواب - بحث من از تحلیل «خزران ترک زبان یهودی مذهب» در میان تاتارها و مغولها نه راجع به زبان که مربوط به انتساب به قوم خزر بود. آنها به عنوان قوم خزر ناپدید شدند یعنی سخن من ناظر به هویت تباری و انتساب قومی آنها است نه تحلیل زبانی شان در اقوام دیگر، برعکس سادات در ایران که زبانشان مربوط به محل سکونتشان قابل تبیین است اما تبارشان «سید» مانده است. خزرها به عنوان قوم خزر از میان رفتند: یا به اروپای شرقی و ایران و عراق مهاجرت کردند یا آنانکه در سرزمین خود باقی ماندند در سایه حکومت مغولها و میان تاتارها مستحیل شدند. تاتارهایی که پدر چنگیز را کشته بودند و اولین دولت

مغولی را نیز پیش از چنگیز منقرض ساخته بودند به‌عنوان خطر دائمی و دشمن دیرین مغولها تلقی می‌شدند. پس از تحکیم قدرت مغول آنها را از حد فاصل مغولستان و منچوری به شمال‌خزر کوچانیدند. روسها به علت همسایگی و کثرت آنها همه ترکان را به خطا تاتار می‌گویند. مغولها چون تعداد اندکی بودند که بزرگترین امپراتوری تمام تاریخ بشری را تأسیس کردند، لذا در تمام ممالک متصرفی خود در میان اقوام ساکن تحلیل رفتند اما تا حکومت در دست آنها بود زبان دربار مغولی بود هر چند به سبب آزادی دین و زبان در قلمرو امپراتوری مغول به قول جهانگشای جوینی (جلد سوم صفحه ۸۹) «از همه کتبه ملازمند از کتاب پارسی و اویغوری و ختائی و تبتی و تنکوت و غیر آن تا هرگه که به موضعی مثالی نویسد به زبان و خط آن جماعت اصدار افتد». اگر بخشی از اشکالات نوشته من به قول آقای دکتر هیئت به دلیل اختلاف نظر مورخین است در ضمن بخشی نیز به علت فشرده بودن مطلب و به اشاره گذشتن از موضوعات و تجرید مطالب است که ناچار سوء تعبیر و یا برداشت های متضادی را سبب می‌شود و امیدوارم که در چاپ های بعدی مرتفع گردد. صمیمانه از دوست گرامیم آقای دکتر جواد هیئت و مسئولین محترم تریبون متشکرم. تاریخ یاد و هوش ملت‌هاست بنا به شهادت تاریخ آنانکه تاریخ خود را نشانند، آن را بناچار تکرار خواهند کرد و تکرار تاریخ بصورت زنجیره‌ای از تراژدی و کمدی در می‌آید و تنها با ساختن خلاق و آگاهانه تاریخ است که می‌توان به این دور باطل نقطه پایان انسانی و مناسب قرن متحول و پویای کنونی را گذاشت. جامعه‌ای آزاد و برابر از لحاظ حقوق فردی - سیاسی - اجتماعی و فرهنگی (زبان و دین). در چنین صورتی است که می‌توان امیدوار بود شاید بخش مهم تحصیل کردگان ملت ایران از سندروم Syndrome قادسیه و کمپلکس اسارت در گذشته نامطلوب (که بیشتر محصول فرهنگ پان فارسیستی دوران جعل و تزویر پهلوی و شکست اخیر از عراق است)، نجات یافته و برای ساختن آینده خود در آزادی و برابری همه اقوام (زبانی، دینی) ساکن در ایران، با آگاهی و اراده جمعی، «طرحی نو در اندازیم».